

جلسه‌ی ۱۱۴ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام والمسلمین قاسمیان - ۵ شنبه ۲۴ بهمن ۹۸

فهرست مطالب

- ۱- مقدمه (تتمه آیه ۱۳۱ بقره)..... ۳
- ۱-۱- «أَسْلِمُ» نشان از عمق توحید..... ۳
- ۲- آیه ۱۳۲ بقره..... ۳
- (بقره: ۱۳۲) وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ..... ۳
- ۱-۲- «وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ» سفارش کردن به فرزندان نه امر و نهی کردن!..... ۳
- ۲-۱-۱- هدف، رسیدن به مطلوب؛ پس ابتدا استفاده از ابزار نرم‌تر برای تأثیرگذاری..... ۴
- ۲-۲- «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ»..... ۴
- ۲-۲-۱- نکته اول: معادپایه بودن قرآن..... ۴
- ۲-۲-۱-۱- نمونه قرآنی ادعیه انبیاء برای مردن در حال مسلمانی..... ۵
- ۲-۲-۱-۲- اهمیت «معاد پایه» توضیح دادن در امر تبلیغ..... ۶
- ۲-۲-۱-۳- خالص کردن انبیاء با عنصر یاد قیامت..... ۷
- ۲-۲-۲- نکته دوم؛ ایمان باید «مستقر» باشد تا در لحظه مرگ بماند..... ۸
- ۲-۳- «وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ موضوعیت داشتن عبارت «اسلام» و «مسلم» و ۹
- ۲-۴- «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ» مبحث دین..... ۱۰
- ۲-۴-۱- ارتباط «دین» با موضوع محکم و متشابه..... ۱۰
- ۲-۴-۱-۱- به سمت پایین آمدن محکم، موجب ایجاد متشابه..... ۱۱
- ۲-۴-۱-۲- خاصیت آیات محکم و متشابه..... ۱۲
- ۲-۴-۱-۳- درست کردن فتنه با کمک متشابهات..... ۱۳
- ۲-۴-۱-۴- راسخ در علم، مشخص‌کننده‌ی محکم و متشابه..... ۱۴

۲-۴-۱-۵-ارجاع به «دین»، موجب درست شدن ارجاع متشابهات به محکّمات..... ۱۴

آیه‌ی اصلی: آیات ۱۳۱ و ۱۳۲ بقره

سایر آیات: ۱۰۰ و ۱۰۱ یوسف، ۹۸ انعام، ۱۶۱ تا ۱۶۳ انعام، ۷ آل عمران، ۱۷ رعد،

موضوعات اصلی: معاد، دین، اسلام.

موضوعات فرعی: ایمان مستقرّ، محکم و متشابه، راسخ در علم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(بقره: ۱۳۱) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؛

۱- مقدمه (تممه آیه ۱۳۱ بقره)

۱-۱- «أَسْلِمُ» نشان از عمق توحید

[۲] در آیه ۱۳۲ بحث «أَسْلِمُ» را در جلسات گذشته مفصل کردیم. گفتیم یک رنگ و بوی توحیدی جدی، کار حضرت ابراهیم علیه السلام و نگاه حضرت ابراهیم علیه السلام، موحد بودن واقعی است که اگر می‌گوید (شعراء: ۸۰) وَإِذَا مَرَضْتُ فَبِهِوَ يَشْفِينِ^۱ و ... به خاطر این است که دارد عمق بحث توحیدی را نگاه می‌کند و این را می‌گوید. حضرت ابراهیم علیه السلام، به جبرئیل هم باج نمی‌دهد. باجی به ملائکه الهی هم نمی‌دهد. البته این حال، حال همه ممکن است نباشد. حتی در حال انبیاء هم اینطور نباشد که در همین تک حال این مدلی هستند. نه گاهی اوقات ممکن است حالشان متفاوت باشد.

[۳] در روایات هست که وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام را در منجنیق انداختند و ایشان را به سمت آتش پرت کردند، وقتی ایشان روی هوا بود، جبرئیل آمد و گفت: «کمکی می‌خواهی؟» ایشان فرمود: «أَمَا الْيَكُ فَلَا!» از تو نه! جبرئیل گفت: «بگو من به خدا می‌گویم.» حضرت فرمود: «حَسْبِيَ مِنَ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي»^۲ او خودش می‌داند. باج به ملائکه ی مقربیه مثل حضرت جبرئیل هم نمی‌دهند چه باشد که به بندگان خدا و انسان‌های دیگر.

این‌ها عمق بحث توحیدی است که [موحد] اصلاً کس دیگری را نمی‌بیند. این همان حالتی است که به آن حالت فنا می‌گویند. دارد احترام به اشخاص می‌گذارد ولی از دست کسی چیزی نمی‌گیرد. مثل همین که رزمندگان اسلام می‌روند خودشان را فدا می‌کنند و خرمشهر آزاد می‌شود، یک عارفی بالا نشسته می‌گوید: «خرمشهر را خدا آزاد کرد.» رزمندگان هم بدشان نیامد که مثلاً "ما پس چه کاره بودیم؟" این مال عمق توحیدی حضرت امام^۳ است که این را می‌گوید. خوب است که انسان در الفاظش این نکات باشد. که دائم این‌ها را بگوید تا جریان توحید در او جریان قوی تری بشود. این بحث عرض شد.

۲- آیه ۱۳۲ بقره

(بقره: ۱۳۲) وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛

۱-۲- «وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ» سفارش کردن به فرزندان نه امر و نهی کردن!

(بقره: ۱۳۲) وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ... ابراهیم به فرزندانش توصیه کرد. سفارش کرد.

۱. و هنگامی که بیمار می‌شوم، او شفایم می‌دهد.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۵۵، ح ۷۰؛ میزان الحکمه، ج ۱۳، ص ۴۵۴، ح ۲۲۵۱۱.

[۵] اولاً این یک نکته لطیف روانشناسی دارد. سفارش کردن با امر و نهی کردن فرق دارد. آدم با بچه‌اش امر و نهی می‌کند خیلی وقت‌ها. یا لقمان است و موعظه می‌کند یا سفارش می‌کند، توصیه می‌کند. توصیه کردن و سفارش کردن با امر و نهی کردن خیلی فرق می‌کند. نماز صبح بیدار کردن داریم تا نماز صبح بیدار کردن. یک موقع است طرف با یک لگدی شخص را برای نماز بیدار می‌کند ولی یک بار با لطافت. می‌گوید: «دخترم شما که ساعت گذاشتی، این ساعت زنگ می‌زند. اگر می‌خواهی بیدار شوی، بیدار شو!» این فرق دارد نگاه توصیه آمیز با نگاه آمرانه و ناهایانه فرق دارد. این نگاه، نگاه توصیه است. سفارش است. می‌خواهد [به فرزندش] بگوید «دین داشته باشد»، این را هم براساس توصیه و سفارش می‌گوید. برای ما رسیدن به مطلوب مهم است. لذا آن هدفی که شما دارید اگر وسیله‌های [نرم‌تری وجود دارد، استفاده کن].

۲-۱-۱- هدف، رسیدن به مطلوب؛ پس ابتدا استفاده از ابزار نرم‌تر برای تأثیرگذاری

[۷] در بحث امر به معروف و نهی از منکر گفتند اگر شما یک نفری را توصیه کردید، سفارش کردید و او حجابش را رعایت کرد، یا غیبتش را قطع کرد، اگر همچین کاری کردیم و چنین اتفاقی افتاد، لزومی به امر و نهی هست؟ نه دیگر! اینطوری نیست که امر و نهی، خودش موضوعیتی داشته باشد. رسیدن به مطلوب موضوعیت دارد.

برای همین حتی در بحث‌های حدود و جزائیات اسلام، جرم‌هایی که بُعدهای حق‌اللهی دارد [اینطور است که مثلاً اگر] یک جرمی مربوط به مدت‌ها پیش شخصی اثبات شد؛ مثلاً طرف یک خلاف جنسی کرده، بعد آدم خوبی شد. بعد از بیست سال، جرمش اثبات شد. فکر می‌کنید چون آن جرم اثبات شده، طرف را شلاق می‌زنند؟ نه! چون قرار بوده این شخص شلاق بخورد تا اولاً درس عبرت بشود برای دیگران، ثانیاً شلاق بخورد تا درس عبرت بشود برای خودش. حالا وقتی خودش آدم خوبی شده که دیگر یک بار دیگر نبش قبر نمی‌کنند که تو چه کار کردی (در این جرم‌های حق‌اللهی). از این جهت هست که آن «مطلوب» مهم است که به آن برسیم وگرنه امر و نهی که مهم نیست. اگر شد با یک چیز دیگر، به مطلوب برسیم، همان را انتخاب می‌کنیم. امر و نهی نمی‌کنیم. لذا وقتی لقمان نسبت به فرزندش صحبت می‌کند می‌شود (لقمان: ۱۳) ... وَ هُوَ يَعِظُهُ...؛ می‌شود «موعظه». یعقوب را می‌بینید می‌شود توصیه. توصیه‌اش هم به این هست که دین داشته باشند، اما می‌شود در قالب توصیه و سفارش کردن.

[۱۰] سفارش و توصیه، خیلی فرق دارد با امر و نهی کردن. حالا شما نوعتان فکر می‌کنم بچه هم ندارید این حرف من را نمی‌فهمید که چقدر مهم است که شما بچه را چطور با او برخورد کنی. با امر و نهی یا با توصیه و سفارش؟! این مهم است. می‌خواهم این دقت را همین اول بدهم که وقتی می‌فرماید: (بقره: ۱۳۲) وَ وَصَّيْ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ... ابراهیم ^{علیه‌السلام} با تمام زُمختی ظاهری‌اش که بت شکن است و ... در برابر فرزندش، توصیه می‌کند، سفارش می‌کند. یعقوب ^{علیه‌السلام} هم همین کار را می‌کند. او هم سفارش می‌کند که ... إِنْ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ... خدا برای شما، دین را برگزید که شما دین داشته باشید. ... فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ نمی‌رید مگر در حالت اسلام.

۲-۲- «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

[۱۲] من نکته ای روی انتهای آیه بگویم بعد فضای «دین اسلام» را بحث می‌کنم.

۲-۲-۱- نکته اول: معادپایه بودن قرآن

قرار بده. منتها یکپویی این وسط اینکه من به مقامات دنیایی رسیده و ... این را می‌خواهد که (یوسف: ۱۰۱) ... تَوَفَّنِي مُسْلِمًا...؛ انگار جهت گیری یکپو می‌رود روی بحث اینکه موقع مرگ، مسلمان بمیرد. این بحث می‌آید روی لبه مرگ می‌ایستد.

۲-۱-۲-۲ - اهمیت «معاد پایه» توضیح دادن در امر تبلیغ

[۱۹] این را که می‌خواهند بگویند «دین داشته باش!»، اینطور می‌گویند: (یوسف: ۱۰۱) ... تَوَفَّنِي مُسْلِمًا...؛ یا (بقره: ۱۳۲) ... فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ این دوجت دارد:

اول؛ اساساً بحث مرگ آگاهی است. این از همان چیزهاست که در تبلیغمان خیلی نمی‌گوییم، خیلی هم بُرد دارد. من اخیراً شنیدم فایل‌های صوتی کتاب «سه دقیقه در قیامت» دست به دست می‌شود. مردم تشنه این بحث‌ها هستند که بعد از مرگ چه می‌شود؟ ما معادپایه توضیح نمی‌دهیم. توضیح می‌دهیم بدون اینکه حواس طرف را جمع بکنیم برای بعد از مرگ که "آقا! تمام این افعال هفتاد هشتاد ساله‌ات یک جا دارد نتیجه می‌دهد، حواست را بده به این نتیجه."

[۲۰] ماها در برخوردهای خودمان این کار را می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم: "مزاحم این طفل معصوم پیش‌دانشگاهی نشو، پشت کنکوری است! این را چرا می‌گوییم؟" چون همه حواسشان را جمع می‌کنند. هم خودش حواسش را جمع می‌کند، هم بقیه حواسشان را جمع می‌کنند که این شخص [برنامه و زمانش را از دست ندهد]. چرا؟ چون می‌خواهد «نتیجه» بگیرد. چون می‌خواهد نتیجه بگیرد، همه باید حواسشان را جمع کنند. هم خودش از خواب و خوراک و مهمانی رفتن یا نرفتنش، اوقات فراغتش و ... را تنظیم کند. حتی اوقات فراغتش هم معنادار می‌شود. می‌گویند یک هفته مانده بود به کنکور، این‌ها را ببرید مسافرت تا [انرژی بگیرند]. یعنی مسافرت رفتن و فراغتش هم رنگ کنکور می‌گیرد. یعنی ترجمه کنکوری می‌شود مسافرت رفتنش! که اگر قرار است برود مسافرت، به خاطر کنکورش هست. خودمان این برخورد را داریم اگر بخواهیم «نتیجه» بگیریم.

[۲۱] قرآن هم مفصل این بحث را دارد. یعنی خیلی معاد پایه و نتیجه پایه صحبت می‌کند. که آقا یک روزی هست که (صافات: ۲۴) وَ قِفْوَهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ؛^۷ طرف را نکه می‌دارند، می‌گویند: "آقا! چه کار کردی؟" اگر می‌خواهید اخلاص و تقوا را توضیح دهید، اینطور باشد که (مانده: ۲۷) ... إِنَّمَا يَنْتَقِبُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ؛ اگر نماز اینطوری نخوانی، قبول نیست و به درد آن طرف نمی‌خورد! اینکه ما معاد را به این شکل بحث نمی‌کنیم، این جفاست! معاد را بی‌خیال شدیم، این جفاست. قرآن را اگر بخوانید، به شدت، معادپایه حرف می‌زند. چون دنبال نتیجه است.

[۲۲] باید آقای بهجت^۸ را می‌دیدید تا می‌فهمید پشت کنکوری یعنی چه؟ واقعاً پشت کنکوری زندگی کردن و علافی نکردن و ذکر گفتن و نماز خواندن و درس دادن و ... یعنی می‌بینید در آن سنین هم وقتش را تلف نمی‌کند.

یوسف علیه‌السلام که ما را به صالحین ملحق بکنید و در جوابشان می‌گویند که در این دنیا که نمی‌شود: (بقره: ۱۳۰) وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ؛ معلوم است منظور یک صالحین دیگری است.

برای همین است که اگر ذیل اینجا روایاتی است که منظورش پیوستن به مقام اهل بیت^{علیهم‌السلام} است، یعنی اوقتی مقام صالحین را طلب می‌کند منظور این است که [آن درجه‌ی اهل‌بیتی] را می‌خواهد، این چیز عجیبی نیست، درست است یعنی مطابق با آیات قرآن است.

۷. آنان را نکه دارید که حتماً مورد بازپرسی قرار می‌گیرند.

یک بار این را حضرت آقا به من گفتند. گفتند آقای خوبی در هفتاد و چند سالگی تصمیم می‌گیرند قرآن را حفظ کنند و می‌کنند. یعنی بالای هفتاد سالگی تصمیم می‌گیرند قرآن حفظ کنند. می‌گویند من دارم می‌میرم، مهم است که قرآن را حفظ کنم. کارهایشان را کم می‌کنند و قرآن را حفظ می‌کنند. من کاری به آن کاری که کردند، ندارم ولی معلوم است که دارند فکر می‌کنند من بمیرم چه می‌شود؟ این قرآن را حفظ باشم بهتر است یا نباشم؟

۲-۱-۳- خالص کردن انبیاء با عنصر یاد قیامت

[۲۴] اگر شما در آیات قرآن این نکته را می‌بینید که وقتی خدا انبیاء را برمی‌شمارد، می‌فرماید: (ص: ۴۶) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ... ما این‌ها را به یک عنصر خالص‌کننده‌ای، خالص کردیم؛ که آن چه هست؟... ذِكْرِي الدَّارِ؛ یعنی یاد آن طرف، عنصری است که انبیاء را با آن خالص می‌کند.

[۲۵] اینجا [این دنیا] «دار» نیست، اینجا خانه نیست، اینجا مسافرخانه است. نمی‌فرماید «بذكر اليوم القيامة»، می‌فرماید... ذِكْرِي الدَّارِ؛ یعنی خانه آنطرف است. اگر شما در مسافرخانه قرار می‌گیرید، اگر یک گوشه‌ای از پنجره‌اش ترک خورده باشد، حساسیت ندارید. می‌گویید "این که خانه من نیست که حالا دو شبی اینجا هستم. صاحبخانه‌اش بیاید درستش بکند. اینجا که خانه من نیست." این خیلی مهم است. یادآوری و ماساندن این حرف مهم است؛ این که «اینجا خانه من نیست.» اخلاص آدم را زیاد می‌کند، حرص آدم را کم می‌کند. چرا که شما فرض کنید، به ثروت‌های هنگفت هم در این دنیا رسیدید، حُب رسیدید دیگر. نمی‌توانید که ببرید.

[۲۷] بچه مدرسه‌ای که بودیم این روایت بود که در معراج دیدند ملائکه دارند خانه می‌سازند، بعد رها می‌کنند باز دوباره شروع می‌کنند به خانه سازی. از آن‌ها می‌پرسند: «شما چه کار می‌کنید؟» می‌گویند: «ما خانه می‌سازیم.» می‌پرسند: «پس چرا رها می‌کنید؟» می‌گویند: «باید مصالح برسد.» می‌پرسند: «مصالحتان چیست؟» می‌گویند: «سبحان الله و الحمد لله و لاله الا الله و الله اكبر، این مصالحان است. مصالح بدهند، برای طرف کار می‌کنیم.»^۸ شما مصالح بدهید، آنطرف دارند برایتان خانه می‌سازند. حالا اینکه چقدر مصالح بدهید، مهم است؛ گاهی می‌بینید آنجا خانه نیمه کاره درمی‌آید. سقف ندارد، در و پنجره ندارد. هرچقدر مصالح بدهید، آنجا خانه برایتان می‌سازند. این می‌شود «ذِكْرِي الدَّارِ». اینکه من چقدر دستم باز است، چقدر اختیار دارم، چقدر محذوم. چه کار می‌خواهم بکنم آنجا... این می‌شود «ذِكْرِي الدَّارِ». این یک نکته‌ای هست که یکپوایی در بحث می‌رود و می‌گوید که (بقره: ۱۳۲) ...فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛

[۲۹] یک نکته‌ی یاد معاد دارد. قرآن به شدت معادپایه است و مؤمن باید این فکر را زیاد بکند. لذا این دستورات اخلاقی که از نکاتی است که علامه به شاگردانش گفته، این بود که برای سلوک روزی نیم ساعت به قبرستان برو! البته شما شاید لازم نباشد این کار را انجام دهید، اگر در سلک شاگردان علامه طباطبایی قرار گرفتید، آنجا یکی از دستورات رسمی‌اش این است که روزی نیم ساعت برو قبرستان و بنشین در قبرستان فکر کن. این یعنی معادپایه بودن.

۸. بعضی از بزرگان می‌گویند که نماز جعفر طیار را به همین دلیل بخوانید. حالا درست است که همه کارهای خیر، مصالح است ولی به نص صریح، تسبیحات اربعه مصالح است. در نماز جعفر طیار سیددبار باید این ذکر را گفت. چون مصالح رسمی آنطرف است.

این خودش احتیاط می‌آورد، زهد می‌آورد، بی‌رغبتی به دنیا و ... می‌آورد. بی‌رغبتی به دنیا، نه اینکه نمی‌روی دنبال کار دنیا، بلکه بی‌رغبتی می‌آورد. یعنی طرف فکر می‌کند حتی اگر پول هم دارم، این‌ها را اینقدر به خودش آویزان نکند. خلاصه راهش را با کوله‌پشتی می‌رود. این یک نکته اش است.

۲-۲-۲ - نکته دوم؛ ایمان باید «مستقر» باشد تا در لحظه مرگ بماند

[۳۱] یک نکته‌اش هم این است: در بحث مرگ، حالا خودِ مرگ یک بحث مفصلی دارد، اما به این بُعدش توجه کنید. روح اگر تحت فشار قرار نگیرد، بدنش را رها نمی‌کند. مثلاً روح در مریضی هم تحت فشار قرار می‌گیرد اما بدنش را رها نمی‌کند. اگر بدنش را رها کند، یعنی به شدت تحت فشار قرار گرفته است که دیگر خودش را از بدن می‌کند و می‌آید بیرون. لحظه جان دادن، اینقدر فشار می‌آید که طرف «وَ إِنَّمَا تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ» شود، این مثل زاییده شدن می‌ماند که آدم دارد زاییده می‌شود. مثل بچه‌ای که در همین دنیای خوبی هم که می‌خواهد بیاید، در این دوره انتقال، به او فشار می‌آید. در لحظات سخت مرگ، اگر ایمان انسان، ایمان مستقر نباشد، ایمانش می‌پرد. این آیه را بیابید:

(انعام: ۹۸) وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ

[۳۳] (انعام: ۹۸) وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ... خداوند، از یک نفس واحده‌ای شما را آفرید. ...فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ... این مستقر است یا مستودع، یعنی یا استقرار پیدا کرده و یا یک حالت وداع دارد. در همین قسمت «مستقر وَمُسْتَوْدَعٌ» که یک حالت وداع دارد (انگار دارد می‌پرد که برود) روایت داریم که ایمان همین مدلی است.

[۳۴] یک ابوابی داریم به نام باب المعارین؛ کسانی که ایمانشان عاریتی است، مال خودشان نیست. ایمان‌های شل و ول عاریتی. گفتند در حادثه کوبنده‌ی مرگ، به خصوص هرچقدر کوبنده‌تر باشد، این ایمان از دست در می‌رود. الان یک مریضی بگیرید، مثلاً تب شدید بکنید یا در یک شرایط خیلی خاصی باشید، برخی از خاطراتتان یادتان می‌رود، برخی از خاطرات و محفوظاتتان هم یادتان می‌رود. ولی برخی از محفوظاتتان یادتان نمی‌رود، اینقدر با آن‌ها کار کردید که دیگر جزو هویتتان شده است. مثلاً فرض کنید به شما بگویند مادرتان مُرد. شما در یک حالت ناراحتی و گریه هستید. اگر در این حال از شما بپرسند "شماره پسرعمویت چند است؟" شما اگر حفظ هم باشید، از ذهنتان رفته. می‌بینید نمی‌توانید به یاد بیاورید. ولی اگر همانجا از شما بپرسند "دو دو تا چند می‌شود؟" باز هم در آن حادثه کوبنده، این از یادتان نمی‌رود. چرا؟ چون «دو دو تا چهارتا» ماسیده به ما.

[۳۶] ایمان مستقر با ایمان مستودع، یعنی گاهی اوقات انسان ایمان دارد، نه اینکه ایمان ندارد، ولی ایمان، لقی است. نه اینکه (بقره: ۱۰) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ... باشد، نه! بلکه ایمانش لقی است. یعنی ایمان در وجودش مستقر نشده است. از اینایی است که یک موقع یک چیزی می‌شود، می‌رود آنطرف می‌ایستد، باز اتفاقی می‌افتد، یقین پیدا می‌کند می‌آید اینطرف، باز شک می‌کند، می‌رود آنطرف... این معلوم است ایمان در آنجا مستقر نشده است. نکته ابواب المعارین و اینطور روایاتی که ما داریم [که ایمان] را ربط داده‌اند به بحث مرگ، گفتند از این شخص، ایمان می‌پرد؛ موقع تامل مرگ، ایمانش می‌پرد. این می‌شود ایمان مستودع.

[۳۷] یک سرّ اینکه وقتی می‌خواهند بگویند دین داشته باش و مسلمان باش و ... را می‌چسبانند به آن نقطه [مرگ] که هم حضرت یوسف علیه السلام می‌گوید: (یوسف: ۱۰۱) ...تَوَفَّنِي مُسْلِمًا... و هم حضرت یعقوب علیه السلام سفارش و توصیه می‌

کند، به خاطر این است که اگر ایمانت را آنجا توانستی نگه داری، که (بقره: ۱۳۱) **فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ**؛ اگر رفتی تا لبه مرگ و توانستی ایمان نگه داری، که دیگر زهی سعادت. ولی اگر اینجا [یعنی در دنیا] توانستی ایمان نگه داری، معلوم نیست درست بمیری. اگر درست زندگی کنی، معلوم نیست درست بمیری. ولی اگر درست مردی، معلوم است که درست زندگی کردی. چون در آن حادثه مهم است که شما ایمانت می ماند یا نمی ماند.

[۳۸] گاهی اوقات طرف را تلقین می دهند به «اشهد ان لا اله الا الله» نمی تواند بگوید. شخص را تلقین می دهند در آن حالت برزخی بین این دنیا و آن دنیا، گاهی اوقات کفر می گوید. اینها را کسانی که بالاسر میت بودند، شنیدند. آن حالت قشنگ، حالتی است که معلوم است طرف زبانش به ذکر است یا همان لحظه ای که اصطلاحاً حالت «معاینه» برایش پیش آمده که هم اینطرف است و هم آنطرف، هم شما را می بیند هم چیزهای دیگر را می بیند، گاهی اوقات دیده شده که طرف می گوید خدا به من ظلم کرده و با همین کلمات مُرده است. خیلی مهم است که طرف در حالت معاینه چه می گوید؟ می گوید خدا به من ظلم کرده یا یک سلامی به سید الشهداء^{علیه السلام} می دهد.

[۳۹] کسی درست زندگی کند، معلوم نیست که درست بمیرد. ممکن است اینقدر ایمانش لق است [که نتواند مسلمان بمیرد]. پناه بر خدا، اینجا جای فیلم بازی کردن هم نیست. دیگر آدم، خودش است. اصلاً مرگ، تنها گذاشتن انسان است با خودش. یعنی خودش را به خودش نشان می دهند. اگر قشنگ بود، می شود بهشت. اگر دید اصلاً قشنگ نیست، عجب موجودی هستیم، می شود جهنم.

[۴۰] لذا این نکته ای که دارد که (بقره: ۱۳۱) **...إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ**؛ به خاطر این نکته اش هست؛ یک نکته ی دیگرش همین است که اگر در نقطه مرگ توانستید ایمانتان را و دینتان نگه دارید، درست است. این تمام.

۲-۳ - «وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ موضوعیت داشتن عبارت «اسلام» و «مسلم» و ...

[۴۱] اینکه می گویند «دین اسلام»، اینکه حضرت ابراهیم^{علیه السلام} «مسلمان» است، همه باید مدام این را بگویند که ما مسلمانییم. حتی اول نماز، می گویند این عبارات را بخوانید:

(انعام: ۱۶۱) **قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَبِيماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**؛ (انعام: ۱۶۲) **قُلْ إِن صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**؛ (انعام: ۱۶۳) **لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ**؛

(انعام: ۱۶۱) **قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**... بگو: یقیناً پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرد؛ که آن چیست؟ ...دیناً... دین است؛ صراط مستقیم، دینی است که ...قَبِيماً... پایدار و استوار ...مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً... که این روش ابراهیم^{علیه السلام} است. یعنی به پیغمبر می گویند که بگو که «**إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**» که آن روش حضرت ابراهیم^{علیه السلام} است. **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**؛ و او از مشرکان نبود.

[۴۳] بعد دو آیه ای هست که می گویند در اول نماز بخوانید: (انعام: ۱۶۲) **قُلْ إِن صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي**... من همه ی نسکم، محیام، مماتم، همه چیز ...**لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**؛ است. تمام کارهایی که انجام می دهم، زندگیم، مرگم همه برای خدا پروردگار جهانیان است. (انعام: ۱۶۳) **لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ**... او را شریکی نیست، و به این [یگانه پرستی]

مأمورم. ... وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ؛ من اولین مسلم هستم. گفتند شما تبرکاً این را اول نمازتان بگوئید. حالا برای ما در حد آرزوست، می‌خواهیم در دامنه‌ی این قله حرکت کنیم.

[۴۴] «أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» را بعضی یک جوری معنی کردند که یک خرده توتولوژی است و در اینصورت خیلی چیز مهمی نیست. چراکه اگر منظور از «أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» این است که اولین کسی که مسلمان شده، معلوم است که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، خودش اولین مسلمان است. هر پیامبری اولین دین خودش هست دیگر. این دیگر چه گفتنی دارد؟

[۴۴] منظور از «أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» این است که ایشان خودش را در رتبه اول مشخص می‌کند. خدا می‌فرماید تو بیا در دستگاه حضرت ابراهیم علیه‌السلام ولی تو «أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» هستی. معلوم است که حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن روش حرکت می‌کند، ولی مثل این است که بگوید تو در این قله برو و آن موقع «وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» بگو که من اولی هستم. یعنی وقتی می‌گویند برو دنبال روش ابراهیم علیه‌السلام، یعنی در این قله و در این روش برو، آن موقع تو باید بگویی من اولین مسلمینم. به ما هم گفتند که در اول نماز ما هم همین را بگوییم به شوق اینکه این بخواهیم تا بالای این قله برویم. از این جهت، گفتن این عبارت «اسلام» و «مسلم» و ... هم یک نکته است.

۴-۲ - «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ» مبحث دین

[۴۰] در اینکه (بقره: ۱۳۱) ... إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ این یعنی چه؟ اینکه دین را برای شما برگزید شما نمیرید مگر مسلم، معنی این یعنی چه؟

[۴۱] بحث دین و شریعت را شما زیاد شنیدید. من هم یک اشاره‌ای می‌کنم ولی از یک زاویه‌ی دیگری می‌خواهم به آن اشاره کنم. از زاویه‌ی دیگری که احتمالاً ممکن است خیلی شنیده نشده باشد، اشاره بکنم. بعد هم براساس آن یک نکته‌ای راجع به دین و شریعت، مجدد بگویم.

۴-۲-۱ - ارتباط «دین» با موضوع محکم و متشابه

[۴۶] این آیه را ببینید تا من از این زاویه نکته‌ای عرض کنم؛ اینجا به حسب ظاهر هیچ ربطی به بحث دین و شریعت و ... ندارد ولی یک نکته‌ای است که باید آن را توضیح دهیم. حالا اگر ربطش را اول آیه متوجه نشدید، اشکال ندارد. تا انتهای آیه، متوجه خواهید شد. این آیه یکی از آیات پایه‌ای بحث‌های علوم قرآنی، همین آیه است. آیه‌ی معروف محکم و متشابه که خیلی هم درگیر کرده که بالاخره معنی آن چیست؟ یکی از آیات معروف ما این است. ببینید آیه چه می‌گوید و آن وقت آن بخش محکم داستان چیست و بعد چه ارتباطی دارد به دین:

(ال عمران: ۷) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ؛

[۴۷] (ال عمران: ۷) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ... خدا کتاب را به تو نازل کرده. ... مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ... این کتابی که به تو نازل شده، یک سری آیاتی دارد که این آیات محکمت است و یک سری هم متشابهات است.

۲-۴-۱-۱- به سمت پایین آمدن محکم، موجب ایجاد متشابه

[۴۸] اولاً اینجا نمی‌فرماید من متشابه نازل کردم؛ می‌فرماید من کتابی نازل کردم. این کتاب وقتی که می‌آید پایین از آن حالت جمعی‌اش خارج می‌شود و به سمت پایین حرکت می‌کند. وقتی که آن محکم می‌آید پایین، که بریزد در عوالم پایین و دنیا، خاصیتش این است که متشابه در آن ایجاد می‌شود.

۲-۴-۱-۱-۱- مثال اول: کف؛ خاصیت آبی که از بالا نازل می‌شود

مثالش این آیاتی است که خدا می‌فرماید آب از آسمان نازل کردیم:

(عد: ۱۷) **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ؛**

[۴۴] در این آبی که از آسمان نازل کردم (عد: ۱۷) **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا...** من به اندازه نازل نکردم، می‌آید قدر و اندازه‌اش را اینجا می‌گیرد. **...فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا...** خاصیت آبی که از بالا می‌آید این است که در پایین کف تولید می‌کند. خدا از بالا کف نازل نمی‌کند. خدا از بالا، آب نازل می‌کند. من این را به عنوان مثال عرض کردم که معلوم شود که چطور می‌شود اتفاقی که از آن بالا می‌افتد با این پایین یکی نباشد. خدا از بالا آب کف نازل نکرده است؛ خدا از بالا آب نازل می‌کند. بعد می‌آید اودیه، قدر خودش را می‌گیرد؛ وادی‌ها، اندازه خودشان را می‌گیرند **...فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا...** یعنی این کف برآمده، برای سیل است؛ نه اینکه خدا از بالا آب کف نازل کرده است. یعنی خاصیت اینکه یک چیز از بالا می‌آید پایین، این است که کف‌آلود می‌شود.

[۵۰] **...فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ^۹...** این می‌ماند. خدا می‌فرماید حق و باطل اینطوری است. خدا می‌فرماید من باطل را درست نمی‌کنم. باطل زاینده‌ی آن چیزی است که در دنیا هست. من حق را از آن بالا نازل نمی‌کنم. در همین آیه می‌فرماید: **...كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ...** من از بالا کف نازل نمی‌کنم، آب نازل می‌کنم، می‌آید پایین اینطوری می‌شود.

۲-۴-۱-۱-۲- مثال دوم؛ حقیقت قرآن و مقام جمعی و قرآنی

[۵۰] این آیه را نگه دارید. حالا سوره مبارکه قیامت را بیاورید:

این‌ها جزو معارف ماست که در قرآن هم قابل اسناد است. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، خودش معلم ملک است. درست است؟ [درست!] پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بالاتر است یا جبرئیل؟ [پیغمبر]. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی را از چه کسی می‌گیرد؟ از جبرئیل! بالاخره پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معلم ملک است یا ملک معلم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله؟ خود ملائکه یک معلم دارند که معلمشان انسان کامل است: (بقره: ۳۱) **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ...** بعدش هم گفتند که بیا به ملائکه تعلیم اسماء بده. پس الان چه کسی، به چه کسی وحی را می‌دهد؟ جبرئیل به پیغمبر یا پیغمبر به جبرئیل؟

۹. اما آن کف [روی سیل و روی فلز گداخته در حالی که کناری رفته] به حالتی متلاشی شده از میان می‌رود، و اما آنچه [چون آب و فلز خالص] به مردم سود می‌رساند، در زمین می‌ماند.

[۵۲] پیغمبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل می دهد و مجدد از جبرئیل می گیرد. وحی اینطور است. مثل قوای شما می ماند که به مهندس معمار یک «مفهوم» می دهند. این مفهوم تولید شده را به قوای وهمیه ی خودش و قوه متخیله خودش می دهد و این را تبدیل می کند به نقشه. یعنی خودش می دهد به یکی از قوای خودش. یک مرحله می آوردش پایین. یعنی از «مفهوم» تبدیل می کند به «نقشه». این کار قوای خودتان است. قوای خودتان این کار را می کند.

[۵۳] حالا، هم جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی می کند و هم جبرئیل شاگرد پیغمبر است. این چطوری می شود؟ جبرئیل می شود قوای پیغمبر صلی الله علیه و آله. یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله است که به جبرئیل می فهماند یک چیزهایی. جبرئیل باید این را تبدیل کند به الفاظ و به خود پیغمبر صلی الله علیه و آله تحویل می دهد.^{۱۰} این را که به صورت وحی قرآنی دارد می گیرد، از خودش می دهد به جبرئیل و از جبرئیل مجدد دریافت می کند این وحی را. لذا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقام جمع، همه این قرآن را دارد کما اینکه تمام عالم را دارد.

[۵۴] این آیه را شنیدید که آنجا یک حالت اتحادی دارد: (انعام: ۵۹) ... **وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ**؛^{۱۱} «فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» هرچی بگوئید در آن «کتاب مبین» هست. از این طرف هم داریم: (یس: ۱۲) ... **وَوَكَّلَ شَيْءٌ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ**؛ هرچه بگوئید در «امام» هست. این حقیقت «کتاب» و «امام»، یکی است. اینها به جهت مفهومی، آن بالا فرق دارند وگرنه حقیقتشان یکی است. وقتی می گوئید همه چیز در «کتاب» هست، همه چیز در «امام» است، پس «کتاب» همان «امام» است. این مال آن حقیقت بالاست.

[۵۵] در آن حقیقت بالا اینطوری است که چون پیغمبر همه اینها را می داند به او گفتند که (قیامت: ۱۶) **لَا تَحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَتَّعَجَلَ بِهِ**؛ عجله نکن. زبانت را به عجله تکان نده. (قیامت: ۱۷) **إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ**؛ این چیزی است که بر ماست هم جمعش به عهده ی ماست (یعنی آن چیزی که بالاست)، قرآنش (یعنی خواندنش) هم به عهده ماست. یعنی باز شده اش هم به عهده ی ماست. منتهای مراتب (قیامت: ۱۸) **فَإِذَا قُرْآنَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ**؛ وقتی که ما قرآن را برایت خواندیم، تو به همان صورتی که در حوادث قرآن وحی می شود و می آید پایین و تبدیل به الفاظ می شود، تو پیروی از همان بکن. بعد هم می فرماید: (قیامت: ۱۹) **ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ**؛ بیانش هم به عهده ی ماست که بخوان و بعد تبیین هم بکن. یعنی به مقام الفاظ درآوردن و همه این چیزهایش به عهده ی ماست. قرآن یک حقیقتی است از بالا که یک مقام جمعی دارد یک مقام قرآنی دارد. (قیامت: ۱۷) **إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ**؛

۲-۴-۱-۲ - خاصیت آیات محکم و متشابه

[۵۸] حالا اینی که هست، آن محکمی که آن بالا هست، حرف محکمی که آن بالا هست، در آیات هم، همین منعکس می شود. یک سری آیاتی داریم که حکم قاعده دارند. محکمند. بسته شده اند. حکماً شبیه قاعده می مانند. یک سری آیات دیگر داریم که مفضلند و گسترش یافته ی آیاتند.

۱۰. این به آن بحث تجربه نبوی آقای سروش هم هیچ ربطی ندارد. این مثل همان جک هست که به یکی گفتند: "آهو خانم!" گفت: "اسم من پروانه است." گفتند: "حیوان حیوان است دیگر، چه فرقی می کند؟!" حالا این هم فرق می کند. اتفاقاً همین را آقای سروش خراب می کند. یعنی این را از عرفا شنیده و برگشته گفته این قرآن یک چیز خود درست کننده بوده. نمی فهمد در آن مقام، این، از خود درست کنندگی نیست.

۱۱. و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن [ثبت] است.

[۵۸] من یک مثال بزنم بعد در این مثال تطبیق بکنم. ما در برخورد با کفار یک آیات محوری داریم: مثلاً اینکه (نساء: ۱۴۱) وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ این آیه محکم است. مؤمن زیر بار کافر نباید برود. (آیه نفی سبیل). به پیغمبر صلی الله علیه و آله این امر محکم داده شده. همین امر، وقتی می آید مفصل شود، در مفصلاتش یک سری متشابهات تولید می شود. مثلاً نامه هایی که امام به شاه می نویسند زمانی که در نجف بودند اینطور است: «حضرت اعلیحضرت ... ما دعاگوی شما ایم و...» اینطوری است. نامه هایی که میرزای شیرازی به ناصرالدین شاه می نویسد، اصلاً القابی که اینها برای شاه استفاده می کنند خیلی عجیب و غریب است در حد «روحی له الفداء» و اینهاست و بعد چقدر متواضعانه نامه را می نویسند. صدراعظم هم وقتی جواب نامه اش را می دهد، اینگونه می گوید که نامه ی شما به خاکبوس پایبوس اعلیحضرت رسید. یعنی نامه زعیم شیعه را رساندیم به پای اعلیحضرت! خیلی هست ها! ندادیم دستش، دادیم به پایش. این نامه تک زعیم شیعه است به ناصرالدین شاه. اینها هم آشوب نمی شوند باز نامه هایشان را می نویسند و اعلیحضرت، اعلیحضرت می کنند و ...

[۶۰] در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله می رویم، می بینید که این وقتی که دارد مفصل می شود در زمانها، در آن متشابه ایجاد می شود. یک جا اینها تحت فشار در مکه هستند، یک جوری حرف می زنند. یک جا می آیند مدینه، یک جور دیگر حرف می زنند، یک جا، بعد از احزاب است، قلدربازی درمی آورند. یعنی هر جا با یک وزانی صحبت می کنند. اینطور نیست که مرغ یک پا دارد و کلاً یک جور حرف می زنند. نه! یک موقع هست که موسی و فرعون هستند، کار انقلابی موسی، فرار کردن است. یک جا کار انقلابی اش، جنگ کردن است. یک جا یک جور دیگر است.

[۶۲] می آید در کار اهل بیت علیهم السلام، می بینید همین تفاوتها هست. یک جایی می جنگند، یک جایی صلح می کنند، یک جایی کارهای عجیب و غریبی می کنند که واقعاً عجیب و غریب است. مثلاً در مورد ولایتعهدی امام رضا علیه السلام، شما فرض کنید که حضرت امام^۹ از پاریس می آمدند، می رفتند اشرف پهلوی را می گرفتند و می رفتند سعدآباد. همه ما می گفتیم: "!! بازی برای همین بود؟!" خیلیها همین را می گفتند راجع به امام رضا علیه السلام که این بابایش چه کسی بود، چه زندان کشیده ۵۷ ای بود، ببینید پسرش چه کار کرده! تصور راجع به امام رضا علیه السلام هم همین بوده.

[۶۲] اینها تولید متشابهات می کند. مفصلات تولید متشابهات می کند. برای همین نکته است که قرآن، حمال ذو وجوه است. متشابه نازل نکرده ولی وقتی که دارد در طول زمان، از آن موقع که آنها تحت فشارند، تا وقتی که حکومت تشکیل می دهند و بعد و بعد و بعد، [حالت متشابه می گیرد].

۲-۴-۱-۳ - درست کردن فتنه با کمک متشابهات

[۶۳] دیدید که حضرت آقا گفتند ما در موقعیت شعب نیستیم در موقعیت بدر و خیبریم. این حرف خیلی مهم است. این حرف خیلی قرآنی است. چرا؟ چون کار (آل عمران: ۷) ... فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ ... این است که ... فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ... نمی رود سراغ محکم داستان. می آید سراغ متشابه داستان. نمی رود سراغ محکم که بشود «امّ الكتاب»، بشود مادر کتاب. اینها حرفهای مادری و محوری قرآن است. سراغ امّ، مادر نمی آید. این [مادر] فرزندان مختلف زاییده. سراغ آن بالایی نمی آید. اینکه این پایینی را ذیل بالایی حلش بکند، نمی آید. (به این حرفها دقت بکنید. با همه این حرفها کار دارم.) اینکه از این پایین و ذیل بالا بفهمد، نمی کند. چه کار می کند؟ ... فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ... سراغ این

متشابهات می آید بدون اینکه بیاید سراغ مادرشان. بچه را سرراهی برمی دارد. با خانواده اش و اینا بخواهد صحبت کند نمی کند؛ که بپرسد بچه شماست؟ کی به دنیا آمده؟ شناسنامه اش کجاست؟ داداشای دیگرش کجان؟ اینطوری نمی کند.

[۶۵] اگر محکم بخواهد مفصل شود، خاصیتش متشابه است. در آن متشابه دارد. داریم: (هود: ۱) ... كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ... این محکم، مفصل شده است. وقتی که مفصل می شود، متشابه می شود. یعنی در آن آیات متشابه درست می شود. اینی که درست می شود در آن، این زمینه ای می شود برای اینکه: (آل عمران: ۷) ... فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ... که چه بشود؟ ... اِئْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ... با همین ها، فتنه درست می کنند ... وَإِئْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ... بگویند اصلش همین است. نمی آیند سراغ خودِ مادرش، می رود برایش مادر پیدا می کند. می گوید اصلش این است، از اینجا ریشه گرفته. چرا؟ چون با مادرِ اصلی آیه کار ندارد. با مادرِ اصلی این فرزندان، کاری ندارد. برایش مادرسازی می کند.

[۶۶] این از آن آیات ویژه است. می خواهم بگویم هم بحث علوم قرآنی است، هم در سوره ی آل عمران جایش، همین است که من به شما دارم می گویم. که چرا در سوره آل عمران در بحبوحه جنگ احد، این بحث شده است. می خواهد بگوید یک عده می روند سراغ همین چیزهای متشابه. ما یک چیزهای محکم داریم که مفصل شده است که چون مفصل شده، متشابه شده. اینجا راسخ در علم می خواهد که بیاید این متشابهات را با مادرش حل بکند، با این امر محکم حلش بکند که این بالاست. وگرنه یک عده «فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» می پیدا می شوند که می روند سراغ متشابهات قرآن. همه ی این ها را دسته بندی می کنند و فتنه ای درست بکنند که بگویند اصل این داستان چه بوده است. یعنی تقریباً برایش مادرسازی می کنند. می گویند این معلوم می شود از چه خانواده ایست. یک مجموعه ای از بچه را سرراهی اش می کنند. آیات اینطوری می شود.

۲-۴-۱-۴ - راسخ در علم، مشخص کننده ی محکم و متشابه

[۶۷] از آیات قرآن استفاده می شود، برای کنار آمدن حتی با کفار. حالا کنار آمدن با کفار و مشرکین، در کجا؟ در چه موقعیتی؟ می گویم دقت بکنید! حضرت آقا هم نمی گذارند این شکل بگیرد که بگویند ما در موقعیت تحریمیم، در موقعیت شعب ابوطالبیم. آقا می گویند ما در موقعیت بدر و خیبریم. شما تأویلش را می بری می گذاری کجا؟

[۶۸] «راسخ در علم» کارش این است که نگذارد این بچه برای مادر دیگری بیفتد. این حرف خیلی حرف مهمی است که کسانی که می خواهند فتنه درست بکنند از همین چیزها استفاده می کنند. مثل اینکه شما نامه های امام به شاه را در سال ۴۲ بکنید مبنای سیاسیت خارجی. در صورتیکه این باید ردّ به یک سری محکّمات و قواعد باب شود، آن است که بقیه از او دارد منشعب می شود. این می شود محکم داستان. این ها کار کیست؟ کار راسخون در علم است. کسانی که رسوخ کردند. بعداً عرض می کنم معنی راسخون در علم یعنی چه؟

۲-۴-۱-۵ - ارجاع به «دین»، موجب درست شدن ارجاع متشابهات به محکّمات

[۶۹] این چه ارتباطی دارد به بحث «دین» و شریعت؟ چرا ما را ارجاع می دهند به «دین»؟ ارجاع ما چرا اینقدر به «دین» است؟ در صورتیکه ارجاع ما، الان معمولاً به شریعت است. اما ارجاعات قرآن، خیلی به «دین» است. به «صراط مستقیم» است. ارجاع به «دین»، مسئله ارجاع متشابهات به محکّماتمان را درست می کند. می بینیم محکم

داستان چیست. ارجاع ما، نوعاً ارجاع به شریعت است در صورتیکه ارجاع قرآن به «دین» است. به معنای کلمه «دین».

[۷۰] حالا این بحث را داشته باشید در جلسه آینده ان‌شالله این بحث را ادامه می‌دهم. موضوعی به نام «دین» موضوع مهمی است و توجه به «دین» و نه توجه به شریعت. توجه به شریعت مهم است ولی موضوعی به نام توجه به «دین»، که آن «دین» هم فقط اسلام است. اگر ذهن کالیبره شده باشد نسبت به توجه به «دین» (که بعداً عرض خواهم کرد که کالیبره شدن ذهن نسبت به چیزی یعنی چه؟) آن وقت در ذهنمان این محک‌ها یک مقداری جدی تر جا می‌گیرد.

صلوات!